

این مکتوب با خون دل نوشته شده و در طی هر کلمه اش چندین قطره اشک از چشمان من ریخته شده است .

عزیزم

نوشته بودی که شالوده زندگانی امروز بشر بر وی بخت و طالع بنا شده است . البته تو امروز جز این نمیتوانی اظهار عقیده کنی زیرا عقاید افراد بخلاف تصور اغلب مردم مولود دلیل و منطق نیست بلکه مولود روح ، اخلاق ، طرز تربیت ، محیط و جامعه ، مزاج ، وقت و از اینگونه عوامل است و البته منطق و دلیل هم یکی از چندین عامل برای تولید عقیده میباشد

بودائی عقیده خویش را حق دانسته و دیگران همه را گمراه میدانند مسیحی عقیده مسلمانان را باطل شمرده و مسلمان مسیحی را کافر میخواند بت پرست ها هر سه را گمراه شمرده و گوساله پرست عقائد همه را مسخره کرده و عقائد خودش را صحیح و حق میدانند اینها هر کدام برای اثبات حقانیت خود صدها منطق و دلیل میاورند ولی همه در اشتباهند زیرا عقائد آنها ابداً مربوط به منطق و دلیل نیست
آن هندی ضعیف النفس و درویش مسلک بر طبق

اقتضاء روح و محیطش معتقد است و هزار دلیل میاورد
برای اینکه دنیای دو روزه قابل زحمت کشیدن و حرص
زدن نیست و هر کس کار زیاد میکند و حرص زیاد بزند احمق
است و آن آلمانی قوی الروح هم مطابق فرمان روح و
محیطش بهزار و یک دلیل عقیده دارد که بایستی شب و روز
کار کرد و ثروت پیدا کرد و در میدان مبارزه اجتماع گوی
موفقیت را ربود.

مبنی بر همین نظریه توهم ای محبوبه عزیز تر از روح
من که در کنج محبس جا داری جز این ~~که~~ گفتمی در
خصوص بخت و طالع نمیتوانی اظهار عقیده کنی زیرا عقیده
توهم مولود وضعیات و حوادثی است که برای تو پیش آمده
است ولی به عقیده من شانس و اقبال و طالع و اینگونه
الفاظ مجوف همه مهمل است و اینها چیزهایی هستند که افراد
ضعیف و ناامید بشر برای اینکه ضعف و درماندگی خودشانرا
مستند بدلیلی بنمایند و خود را تسکین دهند خلق کرده‌اند
بلی: در جریان اجتماع گاهی اوقات تصادفات خوب
و بد برای انسان پیش می‌آید ولی معنی اینها بخت و طالع
نیست، زیرا بهمان درجه که در زندگی تصادف خوب برای

اشخاص پیش میاید تصادف بد هم پیش میاید و اشخاص بدرجه هنر و لیاقتی که دارند از تصادفات خوب استفاده نموده در مقابل تصادفات بد مقاومت می کنند. بنا بر این تو نباید امروز از این حوادث سوئی که برایت پیش آمده غمگین باشی ، زیرا اینها از تصادفات بد است و بایستی در مقابل آنها مقاومت کنی تا روزگار قیافه عبوسش را از تو برگردانده و با چهره خندان بتورو آورد و یقین بدان که بالاخره بیگناهی تو بهمراه معلوم شده و بزودی آسوده گردیده و از طبیعت و روزگار و این قضاة جنایتکار انتقام خود را خواهی کشید . دوست فداکار تو . هیمس

این مکتوب هیمس برای ساباج فرستاده شد و بلا جواب ماند. پس از دو روز باز مکتوب دیگری به ساباج نوشت و باز جوابی نرسید و چندین مکتوب پی در پی نوشت تا بالاخره جواب ذیل از ساباج رسید :

آقای بسیار محترم :

اگر بمکتوب های شما جواب نمیدهم متاثر نباشید زیرا که کسی که هر شب بخیال کشته شدن میخواند و هر روز با فکر اعدام شدن چشم باز میکند و هر ساعت

در چنگال مرك دست و پا میزنند انتظار جواب دادن بیه
مکتوب های شما را از او نباید داشت .

مرك چندان چیز مهمی نیست مخصوصاً برای من
که هر دقیقه آرزوی آنرا میکنم ولی این خیال مرك است
که هولناك است . مرك مثل مادر مهربانی است که تا
وقتی انسان در آغوش او نرفته مسانند عفریت وحشتناك
بنظر میاید ولی وقتی در آغوش او جای گرفت و از
پستانش شیر خورد حاضر نیست بسهولت از آن جدا شود
اینهم یکی از جنایات قانون و مقننین دنیا است
که اشخاص بیگناه را مدتها بخیال اینکه جنایتکار هستند
محبوس میکنند تا نوبت محاکمه آنها برسد و پس از
آنکه محاکمه شدند تبرئه و آزاد میشوند و اینرا عدالت
(!!) مینامند در صورتیکه همانمدتی که محبوس بد بخت
در محبس مانده صدمه و عذابش بدرجات از اعدام شدیدتر
است و مسلماً اگر او را در همان روز اول بعوض
حبس بقتل برسانند بعدالت نزدیکتر است زیرا چنانچه
گفتم دیدن قیافه مرك و خیال آن هزارها درجه از ملاقات
آن سخت تر است

باین جهت است که متهمین بد بخت قبل از اینکه
مهاکمه شوند غالباً موهایشان از ترس و غصه سفید
و مزاجشان علیل میشود بطوریکه پس از تبرئه شدن هم
نمیتوانند زندگانی راحت و سعادت‌مند داشته اغلب آنها
عاداً العمر گرفتار مشقت هستند

این است معنی عدالت بعقیده قضات جنایتکار

حالت روحی من امروز در محبس همینطور است
و بنا بر این آیا چگونه میتوانم حوصله مکتوب نوشتن
داشته باشم ؟

در هر حال این آخرین مکتوب من است . باز هم
توصیه میکنم که بی جهت خود را دچار مخاطره نکن و
مرا هم بگذار در این زاویه جنایت آلود بخیا لات
خود مشغول باشم

ساباج

هیمس پس از خواندن این مکتوب تصمیم گرفت
که انتقام ساباج را از قضاة و مدعی العموم و پدران آن
سه جوان مقتول بکشد و جان خودش را هم در این راه
فدا کند بهمین قصد روز بعد يك رولسور بقیمت هشت
ظیره خریداری کرد و آنرا هر روز امتحان نموده و

آماده کار مینکرد

دستگیری همیس

۲۲ روز از قضیه گذشت و همیس در این مدت همه روزه مشغول تفتیش و ضیایات بود که بچه وسیله مقصود خودش را انجام داده و انتقامش را از مدعی العموم و دیگران بکشد. روز ۲۳ مکتوبی به ساج نوشت و در آن مکتوب اظهار نمود که امشب ۲ ساعت بعد از نصف شب بملاقات تو در محبس خواهم آمد و قبلا هم بامامور محبس مذاکرات نموده و مبلغی که نسبت زیاد بود به او وعده داد برای اینکه در آن ساعت او را بملاقات ساج در محبس ببرد

عمارت اداره پلیس لکناهور بزرگترین عمارات شهر است مخصوصا آن قسمتی که برای محبس ها ساخته اند فوق العاده با عظمت و بزرگ است. محبس های نمره ۱ و نمره ۲ را در طبقات زیرین عمارت ساخته اند. شب شد. همیس از ابتداء شب در اطراف عمارت محبس ها قدم میزد او منتظر ساعت موعود بود. در این ساعت حانت همیس بطوری منقلب بود که

نمیشود توصیف کرد، گاهی وحشت و اضطراب از این اقدام هولناکی که امشب باید بکند بر او غلبه میکرد و قلبش را مثل کشتی طوفان زده متلاطم مینمود ولی از طرف دیگر عشق به ساباج و دیدن او بقدری برای او لذت داشت که آثار وحشت و اضطراب را بر طرف کرده و او را تسکین میداد.

حقیقه عشق دارای قدرت غریبی است که هیچ مقتدری قادر نیست در مقابل آن مقاومت کند، هیچ کار بزرگی در دنیا ممکن نیست بدون اراده عشق انجام گیرد تمدن امری بشر، اختراعات مجیر العقول، انکشافات علمی، و بالاخص تمام سطور برجسته تاریخ مولهود عشق بوده اند

هیمس در آن شب مثل محکومی بود که پهای داریش میبرد. محکوم از دار وحشت می کند ولی سر نیزه ای که پشت سراوست او را خواهی نخواهی مجبور برفتن پای دار میکند و این سر نیزه ای که هیمس را در آنشب مجبور برفتن نزد ساباج با آن همه وحشت و اضطراب میکرد سر نیزه عشق بود

قدم زدن هیمس در اطراف عمارت محبسها توجه یکی از پلیسهای مخفی را جلب کرد. پلیس مزبور شخصی بود بسن چهل سالگی، دارای قیافه نجیب و آرام؛ وقتی هیمس را دید که با حالت منقلب و وحشتناک در اطراف عمارت محبسها قدم میزند پیش آمد و سلامی کرد و گفت:

آقا آیا شما درب محبس عمومی را میدانید؟

هیمس گفت بلی و نشانی درب مزبور را باو داد.

آن شخص رفت و پس از چند دقیقه برگشت و با حالت حزن انگیز و فوق العاده افسرده از نزدیکی هیمس گذشت بطوریکه حالت او حواس هیمس را بخودش متوجه نموده او را صدا کرد و گفت:

آقا شخصی را که میخواستید در محبس به

بینید دیدید؟

در جواب گفت نه! او در محبس عمومی نبود و نمی

دانم او را در کدام محبس برده اند و هرچه هم از حالاتش

تحقیق کردم مأمورین محبس جوابی بمن ندادند.

هیمس گفت: آیا این شخص با شما نسبتی هم داشت

گفت بلی. برادرم بود.

گفت چه کرده بود؟

گفت او را از « مانیتی تی » که یکی از قصابات اطراف لکناهور است بجرم نزاع بشهر لکناهور آورده اند و بعد شنیدم تهمت قتل هم باو زده اند و من در دهلی بودم و وقتی این خبر را شنیدم باکمال وحشت باینشهر آمدم و هنوز نتوانسته ام به « مانیتی تی » هم بروم و تحقیقات از خانواده اش بنمایم .

بیچاره هیمس کلمات او را باور نموده و خیال کرد رفیقی که شریک غم او است پیدا کرده و از این حسن تصادف خوشوقت بود . با یکدیگر قدم زنان رفتند و آن شخص تاریخ مفصلی از زندگانی برادرش و بدبختیها و بیگناهی او برای هیمس نقل کرد و پس از یکساعت که میخو است از هیمس جدا شود هیمس از او دعوت کرد که با یکدیگر در مهمانخانه کوچکی که نزدیک بود رفته و شام صرف کنند .

دو نفری به مهمانخانه رفتند و تدریجاً هیمس هم اسرار خودش را برای او بیان نموده و رولوری را که بقصد قتل قضاة محکمه و مدعی العموم خریده بود باونشان

داد. او هم همس را باین عمل تشجیع نموده و وعده داد که حاضر است همه نوع مساعدت در این کار بسا او بنماید و بالاخره قرار ملاقات را بفردا صبح داده و از یکدیگر جدا شدند.

همس بطرف عمارت محبس ها برگشت ولی قبل از رسیدن بانجا دو نفر پلیس در مقابلش حاضر شده و او را توقیف کردند و روز بعد در ضمن استنطاقش صریحاً اقرار کرد که برای انتقام ساباج نقشه قتل قضاة محکمه را کشیده بودم و اگر زنده بمانم هر وقت بتوانم این نقشه را اجراء خواهم کرد.

﴿ خانم هندی در محکمه ﴾

﴿ (یک روز تاریخی) ﴾

چهار ماه از مدت حبس ساباج در اداره پلیس لکناهور گذشت تا تحقیقات کامل شده و نوبت محاکمه او رسید. قبل از آن هم چندین مرتبه تلگرافهای مؤکدی از فرمانفرمای هندوستان رسیده بود که با سرعت وسائل زن فاحشه قاتله پسران « مستر فروای » و « ملک بهادر »

را محاکمه نموده و بمجازات برسانند و محکمه باتمام
عجله ای که برای اتمام این محاکمه داشت نتوانسته بود
قبل از چهار ماه شروع باینکار کند.

روز پانزدهم جنوری برای محاکمه معین شد. این
روز یکی از ایام تاریخی هندوستان است. هیاهوی غریبی
در مردم پیچیده و دسته دسته افراد از دور و نزدیک به
شهر لکناهور وارد میشوند برای اینکه محاکمه این
زن را تماشا کنند. جراید باسطور درشت قبلا روز محاکمه
را نوشته همه و هیجان مردم بحدی رسیده که اداره پلیس
دچار مشکلاتی شده و حتی قضاة محکمه و مدعی العموم هم
از عاقبت این محاکمه وحشت داشتند.

در هر بازار، در هر مجمع، و خلاصه در هر نقطه ای
که چند نفر مجتمع بودند ممکن نبود صحبتی از محاکمه خانم
هندی پیش نیاید. با اینکه از روی تحقیقات کامل معلوم و
واضح شده بود که ساج قاتل است و با اینکه مجرمیت یا
عدم مجرمیتش از محکمه صادر نشده و تکلیفش نا معلوم
بود معذک احساسات عمومی با او همراه بود و مردم با
نظر شفقت باو نگاه میکردند

مظلومیت در افکار عمومی تأثیرات مهمی دارد. اجتماع مانند شخص ضعیف النفس و پر عاطفهای است که در مقابل منظره‌های رقت انگیز تاب مقاومت ندارد و هر قدر افراد اجتماع قوی النفس باشند حالت اجتماعیشان با انفرادی فرق میکند یعنی در حالت اجتماع عقلشان کمتر و عواطفشان زیادتر میشود.

اشخاصی که در مقابل اجتماع فقط به برهان و منطق متمسک شده و از این طریق در صدد اقناع جامعه و پیش بردن مقصود خود بر می‌ایند اشتباه کرده و ممکن نیست موفق شوند. فقط اشخاصی میتوانند در جامعه پیشرفت کرده و گوی موفقیت را بر بایند که دقائق روح جامعه را تشخیص داده و مطابق میل او رفتار کرده و مثل يك طفل نابالغ با او بازی می‌کنند و الا بغیر این طریق پیشرفت در جامعه مجال است مبنی بر همین روحیات است که جامعه همیشه طرفدار مظلوم و ضعیف است و حتی در متمدنترین ممالک دنیا هم وقتی رؤساء حکومت‌ها با تکیه اکثریت پارلمانی مدتی حکومت کرده و مقتدر شدند تدریجاً محبوب بی‌شان در نزد جامعه کم شده و محبوبیت آن‌هائی که در اقلیت هستند زیاد میشود.

اغلب سیاستمداران تاریخ و فرماندهان بزرگ که
برای ترقی و عظمت وطن خود فداکاری کرده اند در زمان
حیات محبوبیتشان ده يك بلکه صد يك دوره همایشان
نبوده است چرا؟ برای اینکه آنها در زمان حیات مقتدر
بوده و بعد از مرگ قدرت و عظمت نداشته اند!

این حکم کلی است ولی البته به نسبت قوت و ضعف
روح اجتماعات شدت و ضعف پیدا می کند

اگر پدر این فاحشه هندی زنده بود و با قدرت مانند
پدرهای آن سه جوان مقتول از دخترش حمایت میکرد
احساسات مردم کاملاً بر علیه سبابج میشد ولی تنهایی،
بیکسی، بدبختی، و از طرف دیگر بیانات فیلسوفانه این فاحشه
اورا مانند فرشته پاك در نظر مردم جلوه داده بود

روز پانزدهم جنوری رسید. قبلاً از طرف اداره پلیس
دقتهای کامل بعمل آمده بود که خلاف انتظامی رخ ندهد
در محکمه بیش از ۸۰۰۰ صندلی برای تماشاچیان جا نبود و
از این جهت پلیس از روی شماره معین ۸۰۰ نفر را اجازه
ورود بسالون محکمه داد و عده ای هم در محکمه ایستادند
و بعد جمعیت در خیابان خارج از محکمه ماندند



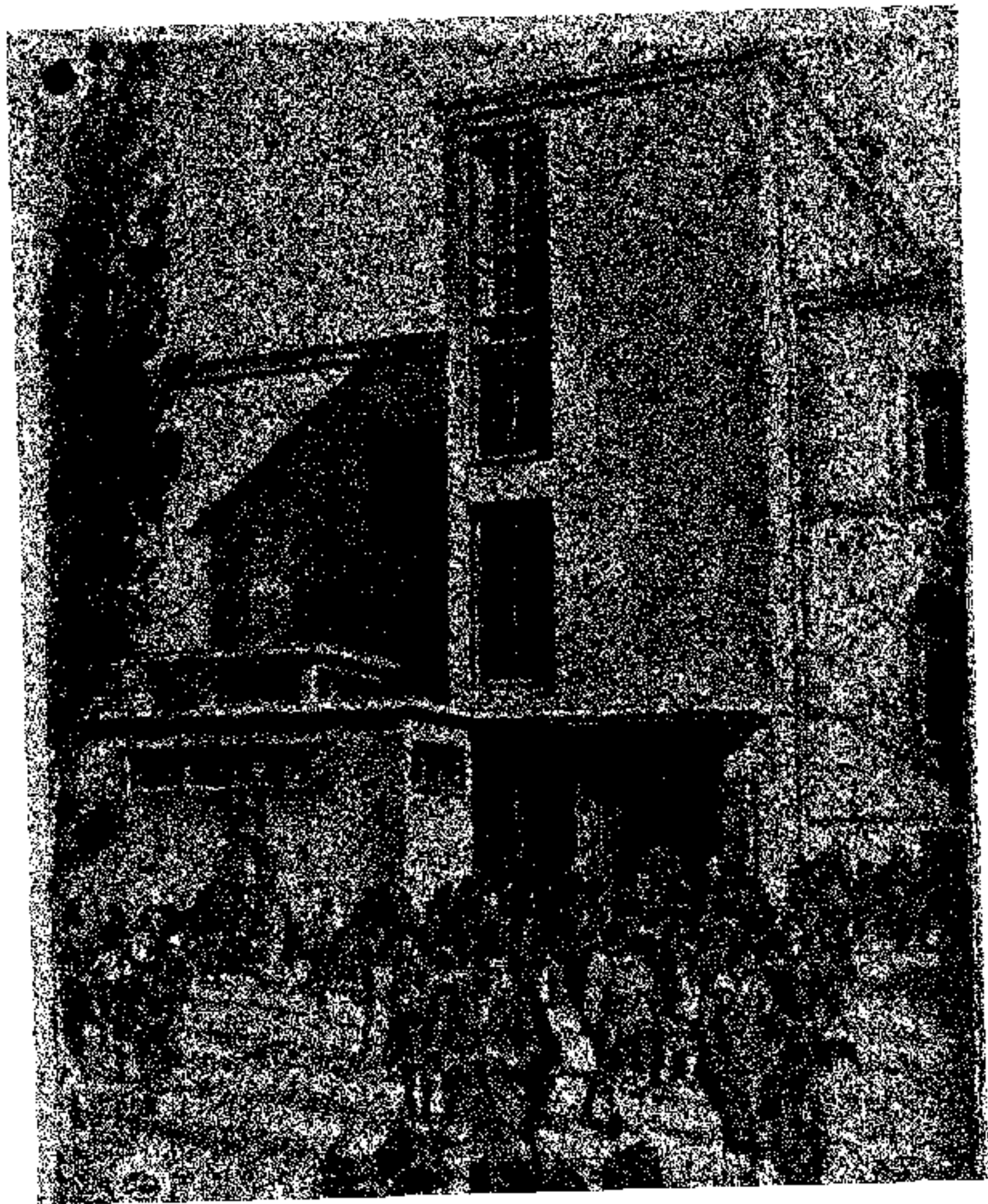
هایمان کیت رئیس محکمه جنائی
« لکناہور »

ساباج باتفاق ۱۲ نفر پلیس مسلح از محبس خارج شده و بطرف محکمه رفت. اهالی لکناہور تا آنروز قیافه این خانمرا ندیده بودند و وقتی صورت او را کہ مانند یک گل قشنگ و پشمرده بنظر میامد و گونه های او را کہ معلوم بود سابقاً دو سیب سرخ بوده و صدعات روزگار آنهارا دوبه زرد کرده است مشاهده نمودند بیش از پیش طرفدار او شدند

ساباج با طرز حزن انگیزی که سخت ترین دلها را
بدرد میآورد وارد سالون محکمه شد و در روی صندلی
جنایتکاران قرار گرفت. موهای براق خرمائی رنگش از اثر
صدمات حبس و وحشت اعدام سفید شده جسمش لاغر و
اندام متناسبش بکلی از تناسب افتاده و فقط اثری که از
زیبائی سابقش مانده بود چشمهای مقناطیسی او بود که دلهای
بینندگانرا متلاطم میکرد.

ساباج در محکمه با تمام حزن که داشت گریه نمیکرد
ولی عده زیادی از زنها و جمعی هم از مردها بحال او گریه
می کردند. مدعی العموم مفصلاً دعوی خود را در خصوص
قاتل بودن ساباج طرح نموده و از محکمه تقاضای صدور
حکم اعدام او را کرد. ساباج شروع بدفاع نموده گفت :
از محکمه محترمه میپرسم که مرا برای چه محاکمه
می کنند ؟

رئیس : - برای اینکه اگر قاتل بودن شما در پیشگاه
محکمه به ثبوت رسید مجازات شوید
خانم - اگر قاتل بودن من ثابت شد چه مجازاتی
از من می کنید ؟



عمارت محله جنائی لکناہور و جماعتی از تماشا چیان

رئیس - اگر قاتل بودن شما ثابت شد حکم قتل شما صادر
می شود ولی امیدواریم بی تقصیری شما ثابت شده و تبرئه شوید

در اینموقع خانم آه عمیقی از دل کشید و گفت :

بلی اینست يك نمونه از عدالتهای شما !

شما تا کنون ۱۲۰ روز است مرا در محبس نمره

۴ نگاهداشته اید و فی الحقیقه تا کنون صد و بیست مرتبه

حکم اعدام مرا صادر کرده و اعدام نموده اید . آیا باز هم

من بمجازات عمل خود نرسیده ام ؟

مرك برای من چندان صدمه و آسیبی نداشته بلکه

این خیال و وحشت از مرك است که موی سر مرا سفید

و استخوانم را آب و اندامم را مثل اندام يك پیر زن خمیده

نموده است . شما اگر همانروز اول مرا بقتل رسانده بودید

قطعاً بعدالت نزدیکتر بود زیرا یکمرتبه راحتم کرده

بودید . اگر چه من یقین دارم اعضاء این محکمه حکم اعدام

مرا صادر خواهند کرد ولی بر فرض اینکه مطابق اظهارات

شما من تبرئه شوم آیا بعد از اینهمه آلام و صدمات روحی

و جسمی چگونه میتوانم زندگانی نمایم ؟ و آیا این زندگانی

از مرك برای من شیرینتر خواهد بود ؟!

این است یکی از انواع جنایات شما مدعیان

عدالت (!)

شما نمی فهمید یا نمیخواهید بفهمید که محبوس
بیگناه بدبختی که بجرم اتهام بقتل محبوس میشود تا
روزی که نوبه محاکمه اش برسد چه صدمه روحی و چه
وحشتی دارد. ...
آن بیچاره تمام قوای روحی و جسمیش را که سر مایه
زندگانی او است در مدت حبس از دست میدهد و بعد
از آنکه محاکمه و بیگناهییش ثابت شد او را تبرئه می کنید
آیا این تبرئه شدن برای او چه فایده ای خواهد داشت؟

در اثر این بیانات فصیح خانم که با حالت عصبانی
مثل یکی از بزرگترین ناطقین نطق میکرد هیچان مردم
بقدری شدید شد که مأمورین پلیس را بو حشت انداخت
و فوراً امر شد که یک عده پلیس دیگر برای مراقبت انتظامات
در محکمه حاضر شوند.

رئیس محکمه با صدای خشن خود رو به ساج
نموده و گفت:

خانم! بنام قانون بشما اخطار می کنم که حق ندارید
این مطالب خارج از موضوع را در اینجا بگوئید.
ساج جواب داد:

بلی! شما بنام قانون بمن اخطار میکنید در صورتی
که قانون خود یکی از آلات جنایت است. بگر و زآلات
جنایت بشر سنک و چوب بود و بعد مفرغ و آهن شد
بعد از آن شمشیر و سر نیزه شد و امروز هم این آلات
جنایت قانون است.

قانون در تمام دنیا جز وسیله پیشرفت افراد زبر
دست و توانا و غلبه آنها بر بد بختها چیز دیگر نیست
زیرا هر قانونی یا مستقیماً بنفع طبقه قوی بشر وضع می
شود و یا اگر بنفع آنها وضع نشد قطعاً بنفع آنها
اجراء خواهد شد.

مقننین و فلاسفه شما برای دزدی قانون وضع کرده
اند که دزد را بمجازات برسانند. شما آن کسی را که در
تحت فشار گرسنگی قفل و کلیم میدزدد محکوم و
محبوس میکنید ولی آن تاجر ملیونری را که در ظرف چند
سال ملیونها دسترنج مردم را ذخیره کرده و بانواع حیل
دزدی میکنند محترم و معزز شمرده و ابداً متعرضش
نمی شوید.

اینها هر دو دزدند منتها آن یکی بواسطه ضعف مغز

و نادانی نتوانسته دزدی خود را در تحت لفافه قانون به
پیچد و دیگری بواسطه هوش و قوت فکرش خود را در
پناه قانون محفوظ داشته است. آیا این دو دزد بایکدیگر
چه فرقی دارند؟ جز اینکه آن دزد بدبخت مخفیانه و با
ترس و لرز شبانه در خانه مردم رفته و دزدی کرده و
آن ملیونر خوشبخت علناً و با قلب قوی مال التجاره را
احتکار کرده بقیمت گران فروخته و باینوسیله ملیون ها
کلاه مردم را برداشته است.

نظایر این ملیونر خیلی زیاد هستند که همه جنایتمکارند
ولی هر کدام يك سرپوش قانونی برای جنایت خود درست
کرده و مردم نادان و ساده لوح هم چون بعملیات قانونی (!)
آنها انس گرفته اند آنها را محترم نیز می شمارند و اگر
من بخواهم این موضوع را بیشتر تفصیل دهم باز گرفتار
تشدد و تعرض شما واقع خواهم شد

رئیس محکمه - قانون در باره عموم يك نوع
حکم می کند.

ساباج - دروغ میگوئید و از این دروغ مفتضح
خود خجالت هم نمیکشید. تمام قضاة دنیا هم این ادعا را می

کنند و همه دروغگو هستند. اگر راست میگوئید چرا آن صاحب منصب انگلیسی را که در شهر مدرس چندی قبل شش نفر بدبخت را بجرم اینکه در مقابل او تعظیم نکرده بودند امر به حبس داد جلب بمحکمه نگردید؟ چرا در خصوص قتل «فیریماتای» بدبخت که تنها گناهش داشتن يك قلب پر عاطفه و حمایت کردن از من بوده ابداً تعقیب^۷ نکرده و بقدر صد يك قتل پسران این دو نفر محترم هندی به قتل او اهمیت ندادند.

بقول آن شاعر متفکر عرب اگر کسی يك سیب از باغی بدزدد همه او را جانی و دزد سیب شمرده و فوراً او را به محبس میبرند ولی اگر تمام آن باغ را بزور صاحب شود هیچکس او را جانی و دزد خطاب نمی کند و اداره پلیس شما هم هیچوقت چنین دزد را ابداً به محبس جلب نمی کند بلکه اگر طرفش قدری قوی بوده و از او شکایت کند محترمانه او را دعوت به محاکمه کرده و رسیدگی می کنید و اگر چنین دزدی مملکت را بدزدد و حیات و اموال سیصد ملیون نفوس را تصاحب کند دیگر نه فقط جانی نیست بلکه به عقیده همه کس آقا و محترم و مقتدر هم هست؟

آیا قانون در باره این دزدها چرا ساکت است ؟
اگر قانون در باره همه یکنوع حکومت می کند
چرا در باره رجال مشهور دنیا که صفحات تاریخ از جنایات
آنها خون آلود است هیچوقت حکمی نکرده است . چرا
بیزامارگرا که مسبب قتل آنها همه جوان بدبخت فرانسوی و
آلمانی شد محکوم ننمود ؟ چرا فردریک کبیر را که هزار ها
جوان و پیر اطریشی را بخاک و خون غلطانید و ضجه زندهای
شوهر مرده و فرزند کشته را با سمان رسانید پیاپی میز محکمه
دعوت نکرد ؟ چرا مسبین جنک بین المللی را که باعث
قتل ملیونها نفوس شدند محکوم باعدام ننمود ؟

بلی ! قانون فقط برای من بیکس و بدبخت و آن
قفل دزد ضعیف العقل و امثال ماها وضع شده است و از
این جهت شما هم آقای رئیس محکمه فقط در مقابل من و
امثال من صدای خودتان را خشن کرده و بحکم قانون بمن
اخطار می کنید

در این موقع صدای هلهله و فریاد تماشاچیان بلند شد
و همه اظهار شاشت کرده و گفته های او را تحسین مینمودند
خانم خواست باز بیاناتش را ادامه دهد ولی رئیس

محکمه کلامش را قطع نموده و گفت :
اینها همه خارج از موضوع است ، شما حق ندارید
جز در خصوص دفاع از خودتان چیزی بگوئید .
ساباج ساکت شد . چند دقیقه سکوت فضای محکمه را
فرا گرفته چشمهای تماشاچیان به چشمهای ساباج دوخته
شده و همه مات بیانات سحر آمیز این خانم بودند . پس از
چند دقیقه باز خانم شروع به نطق کرد و شرح مبسوطی از
خود دفاع نموده و ادله زیادی برای بیگناهی خودش آورد
و چون وقت محکمه گذشت جلسه ختم و بوقتی دیگر موکول
شد و ساباج را باز به محبس برده و تماشاچیان متفرق شدند
ساباج امروز تقریباً ۳ ساعت و نیم نطق کرده بود و
از این جهت این خستگی هم بختگیهای دیگر او افزوده
شده بود .

جلسه بعد باز ساباج را آوردند . این مرتبه عده تماشاچیان
در کوچه و خیابان و در فضای محکمه چندین برابر شده بود
رئیس محکمه بساباج گفت : بقیه دفاعات خودتانرا بگوئید
ساباج - من که هر چه فریاد میزنم بیگناهم تاثیری
نمیکند و یقین دارم شما مرا بالاخره اعدام خواهید کرد .

در اینموقع یکمرتبه صدای ضجه خانم بلند شده و
گونه های لطیفش از اثر اشک تر گردیده و با صدای مخلوط
بنومیدی گفت :

آری شما بنام عدالت (!) مسرا خواهید کشت .
این قضیه برای من چندان اهمیتی ندارد ولی آیا دختر
بیگناه من چه کرده است ؟ من بیگناه با با گناه بعد از اعدام
راحت می شوم ولی دختر بدبخت من در بدر شده و شاید او
هم مثل من بالاخره ناموسش بیاد رفته و لکه ای که پیشانی
مرا ننگین کرده بر پیشانی او نیز گذاشته شود . من خیال
داشتم تجربیات زندگانی خود مرا در باره طفل عزیزم
اجراء کرده و او را تربیت نموده و بمدرسه بفرستم تا پس
از اتمام تحصیلات دیگر ناموسش قربانی شهوت این و آن
نشود و بعد از مرگ من تمام آرزوهارا با خود بقبرستان
برده و قطعاً او هم در این محیط فساد آلود بواسطه قشنگی و جمال
فوق العاده اش سیاهکار شده و سر نوشتی مانند سر نوشت
مادر بدبختش خواهد داشت .

اینهم یکی دیگر از جنایات قانون و فلاسفه قانون است
پدر را میکشند بجرم اینکه قاتل است ولی هیچ فکر نمیکنند

که از اثر قتل يك پدر يك فامیل را بروز سیاه نشانده و گاهی اوقات در اثر قتل آن پدر صدماتی برای خانواده اش پیش می آید. که اگر تمام اعضاء آن خانواده را نیز با پدر اعدام کرده بودند بعدالت نزدیکتر بود.

آیا اگر ریشه یا شاخه درختی را با جهت یابی جهت قطع کنید و در اثر آن تمام شاخه ها خشک شود جنایت نکرده آید ؟ کشتن پدر یا مادر یا یک عضو فامیل هم ولو گناهکار باشند همین حکم را دارد

این است معنی عدالت (۱) بعقیده شما قضاة عادل (!) و این است یکی از جنایاتی که قانون بوسیله شما امروز نسبت به طفل بیگناه من مرتکب می شود

وقتی نطق خانم باینجا رسید ناله اش شدید و صدای گریه اش بطوری بلند شد که جمعیت خارج از فضای محکمه هم باینکه مسافت زیادی بین آنها بود صدای او را می شنیدند و از اثر گریه او صدای گریه جمعی از زنهای تماشاچی نیز بلند شد تا گه آن جمعی مردها از طرف غربی سالون محکمه فریاد کشیدند : **نیست باد اینعدالت . نابود باد اینقانون !** و در اثر این فریاد همه های در حضارتولید و رئیس محکمه فوراً